**فقه، جلسه 117: چهارشنبه ۲6/03/۱400، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

بحث سر مسألة سوم[[1]](#footnote-1) از فصل سادس بود. رسیدیم به اینجا که زن در عدة رجعیه نمی‌تواند خارج بشود، مرحوم سید فرمودند که «ثم المسند إلى ظاهر الأكثر عدم جواز الخروج و لو بإذن الزوج، و انّهما لو اتفقا على ذلك و رضيا به يمنعها الحاكم» ایشان می‌فرمایند «و الأقوى الجواز خصوصا مع صراحة صحيحة الحلبي فيه»

خب اینجا یک بحثی هست که یکی از دوستان در بعضی بحث‌های سابق، رفقای بحث اشاره کردند و من حالا از آن بحث دوستمان می‌خواهم الهام بگیرم، البته ایشان یک نتیجه گیری‌های خاصی می‌خواهد بکند، به آن نتیجه‌گیری‌هایش کار ندارم، ولی اصل این بحث که دو تا مطلب هست. یکی این‌که آیا زن می‌تواند خارج بشود یا خارج نشود، خب این صحیحة حلبی که مضمون صحیحة ابی العباس هم همان هست، ازش استفاده می‌شود که به اذن زوج می‌تواند خارج بشود. ولی یک بحث دیگری بیتوته عن منزلها هست. بحث خروج یک بحث است. بحث این‌که بیتوته بکند یا نکند، آن بحث دیگری هست. و این دو تا با همدیگر ملازمه ندارد. ممکن است ما بگوییم که خروج با اذن زوج جایز است، ولی بیتوته جایز نیست. این را باید مستقلاً بحث کرد.

ولی به نظر می‌رسد که، چون بحث خروج در واقع می‌تواند اینجوری فهمیده بشود از ادله که این همان مطلقة رجعیه حکم زوجه را دارد. بنابراین همچنان که بدون اجازة شوهر نمی‌توانسته خارج بشود، حالا هم اینکه می‌گوید خارج نمی‌شود یعنی همان حکم زوجه را در زمان طلاق رجعی، عدة طلاق رجعی شارع مقدس بار کرده. ولی بحث حرمت بیتوته حکم جدیدی است. این حکم در زمان زوجیت نبوده است. بنابراین این حکم می‌تواند بدون اجازة شوهر باشد، یعنی حرمتش در صورتی که شوهر اجازه نداده باشد، و می‌تواند مطلق باشد.

به نظر می‌رسد که بنابراین بحث را باید مستقل کنیم. به نظر می‌رسد که اطلاق «لا ينبغي للمطلقة أن تخرج إلّا بإذن زوجها» اطلاق استثناء اقتضاء می‌کند که به اذن زوجش می‌تواند خارج بشود، ولو بیتوته بکند. بیتوته هم بکند آن اطلاق این صحیح حلبی می‌گیرد. و علی ای تقدیر شاید ادلة دیگری که، خیلی از آن ادله، مثلاً موثقة سماعة که حرمت بیتوته را مطرح کرده «عَنِ الْمُطَلَّقَةِ أَيْنَ تَعْتَدُّ قَالَ فِي بَيْتِهَا لَا تَخْرُجُ وَ إِنْ أَرَادَتْ زِيَارَةً خَرَجَتْ بَعْدَ نِصْفِ اللَّيْلِ وَ لَا تَخْرُجُ نَهَاراً»

این «لَا تَخْرُجُ» به قرینة روایت صحیحة حلبی مراد بدون اذن زوج خارج نمی‌شود. نباید خارج بشود. وقتی آن مقید شد دیگر «إِنْ أَرَادَتْ زِيَارَةً» در مورد این‌که حتی با اذن زوج هم این حق را ندارد که بعد از، به اصطلاح نهاراً خارج بشود این استفاده نمی‌شود. این است که به نظر می‌رسد ما دلیل خاصی لا اقل اطلاقی که اقتضاء کند اطلاق معتبری اقتضاء کند که بیتوته با اجازة شوهر جایز نیست، حتی با اجازة شوهر جایز نیست نداریم. اصالة البرائة اقتضا می‌کند چنین بیتوته‌ای جایز باشد. خب این این بحث.

مرحوم سید در ادامه می‌فرماید: « هذا «و المعلوم» من كلماتهم انّهم فهموا من الآية و الأخبار المذكورة كون هذا أي حرمة الإخراج و الخروج حكما تعبديا في خصوص المطلقة الرجعية و انّ اللازم كون عدتها في المكان الّذي طُلّقت فيه بحيث لا يجوز نقلها و انتقالها إلى مكان آخر إلّا بسبب و مجوز شرعي، و لهذا ذكروا انّه لا يجوز و لو بإذن الزوج و رضاها»

که یک حکم خاص مطلقه حرمت خروج و حرمت اخراج را گرفتند علما.

«و رتبوا على الحكم المذكور فروعا كثيرة و أطالوا الكلام فيها، كقولهم فيما لو كان الطلاق في مكان مستعار أو مستأجر قد انقضى أجله يجب على الزوج أن يطلبه من المالك و لو بأجرة توصلا إلى تحصيل الواجب بحسب الإمكان فإن امتنع أو طلب أزيد من اجرة المثل جاز النقل، و هل يجب الأقرب فالأقرب أولا، و كذا لو كان المسكن الّذي طلقت فيه دون مستحقها أو أزيد منه هل يجوز نقلها أولا، و حكمهم»

یک سری فروعی را متفرع کردند که آن فروع مبتنی بر این هست که یک حکم اختصاصی برای مطلقة رجعیه شارع مقدس در اینجا بار کرده. یک مسأله این‌که اگر آن مسکن عاریه‌ای باشد، مسکن اجاره‌ای باشد، مدت اجاره سپری شده باشد، این باید خلاصه از مالک بخواهد که آن را در اختیار زوجه قرار بدهد، ولو توصلاً الی تحصیل الواجب، حالا اگر بیشتر بخواهد، کمتر بخواهد، این بحث‌ها را بیشتر از اجرة المثل بخواهد جاز النقل، حالا وقتی نقل هم جایز شد باید اقرب فالاقرب باید رعایت بشود یا نباید رعایت بشود، از این صحبت‌ها. همچنین آیا مسکنی که درش طلاق داده شده اگر از مستحق زن پایین‌تر باشد و زن در هنگام ازدواجش به آن مسکن راضی شده بوده. حالا دیگر نمی‌خواهد راضی بشود. آیا شوهر باید نقل بدهد به جای دیگر یا، امثال این بحث‌ها. یا این‌که بیشتر بوده و شوهر حاضر شده که به آن بیشتر را در اختیار زن قرار بدهد. حالا شوهر راضی نیست. آیا بر شوهر جایز است نقل دادن یا جایز نیست و از این صحبت‌ها. یا این‌که اگر مسکن را بفروشد و حالا اگر مشتری نداند که این محل عدة مطلقه هست، مشتری مخیر است بین این‌که فسخ کند یا صبر کند تا انقضای مدت عده. حالا اگر بر مشتری شرط کرده بوده که در دورة عده باقی باشد، اگر عده‌اش به اقراء باشد این باطل است چون جهالت دارد. اگر نسبت به شهور باشد باطل نیست و از این صحبت‌ها.

و همچنین اگر حاکم «حكمهم بأنّه لو حجر الحاكم على الزوج قُدِّم حقها في الاعتداد على حق الغرماء لسبقه»

اگر حاکم بر زوج حجر بکند، اینجا حق زن مقدم هست بر حق غرماء، چون حق زن به ازدواج ثابت شده، ولی حق غرماء به حجر حاکم که بعد از ازدواج هست صورت گرفته. و همچنین سایر فروع‌های دیگری که فرمودند.

بعد مرحوم سید می‌فرمایند: «و لكنّ الظاهر بل المقطوع به انّ المراد من الآية و الأخبار انّ المطلقة الرجعية بمنزلة الزوجة في استحقاق النفقة و السكنى و عدم جواز خروجها عن بيته بغير إذنه، و انّها لو أتت بما يوجب النشوز سقط حقها، فالنهي في الآية و الأخبار لبيان انّها لم تصر بالطلاق أجنبية و لدفع هذا التوهم، و على هذا فحالها حال الزوجة في استحقاق السكنى، لكن مع كون الأمر بيده فله أن ينقلها من مكان إلى مكان آخر سفرا و حضرا و في سلطنته و عدم جواز خروجها عن طاعته.»

ایشان می‌فرماید که ظاهر بلکه قطعی این هست که مراد از آیة شریفه و روایات این هست که زوجه با طلاق از استحقاق نفقه و سکنی خارج نمی‌شود، و هم از استحقاق و سکنی خارج نمی‌شود و هم از این‌که بدون اذن شوهر نمی‌تواند از خانه خارج بشود این حکم هم ثابت نمی‌شود. در واقع می‌خواهد آیة شریفه بفرماید که این احکام، احکام زوجیت نیست، بلکه احکام مطلق العصمة است. و تا وقتی که عصمت بین زن و شوهر منقطع نشده، انقطاع العصمة علی وجه الاطلاق صورت نگرفته، این احکام هم بار می‌شود و همان احکامی که در دورة زوجیت بوده، در دورة طلاق رجعی هم بار می‌شود. این مطلب.

به نظرم مطلب درستی می‌آید، ولی با این توضیح مختصر که بحث بیتوته یک بحث خاص است. بیتوته‌ای که. بیتوته یک حکم اختصاصی هست که حرمت بیتوته از بیت آن یک حکم اختصاصی است، که هم در بحث مطلقة رجعیه این حرمت بیتوته مطرح است، هم در عدة وفات مطرح است. که اینها احکام خاصی است، بحث خروج از بیت یک بحث است، بحث حرمت بیتوته بحث دیگری است که اینها را باید جدا جدا بحث کرد. و آن مکاتبة صفار هم که دیروز خواندم مرحوم سید آورده بودند، آنجا در واقع سؤالی که می‌کند، تکیة اصلی سؤال، آن ظاهراً روی تبیت عن منزلها هست. عبارت را یک بار دیگر می‌خوانم، «فِي امْرَأَةٍ طَلَّقَهَا زَوْجُهَا وَ لَمْ تُجْرِ عَلَيْهَا النَّفَقَةَ لِلْعِدَّةِ وَ هِيَ مُحْتَاجَةٌ هَلْ يَجُوزُ لَهَا أَنْ تَخْرُجَ وَ تَبِيتَ عَنْ مَنْزِلِهَا لِلْعَمَلِ وَ الْحَاجَةِ فَوَقَّعَ علیه السلام لَا بَأْسَ بِذَلِكَ إِذَا عَلِمَ اللَّهُ الصِّحَّةَ مِنْهَا‌»

این در واقع حکم آن جواز خروجش را ممکن بود بگوییم وقتی در ضرورت زن می‌تواند خارج بشود مطلقة رجعیه به طریق اولی می‌تواند خارج بشود. ولی بحث بیتوته، بحثی است اختصاص دارد به مطلقة رجعیه. این است که سؤال را در مورد مطلقه، این سؤال در خصوص مطلقة رجعیه است و در مورد آن سؤال کرده. امام علیه السلام می‌فرمایند که اشکالی ندارد. خب این این مطلب. مطلب تمام است.

مسألة بعدی: «مسألة 5: إذا طلقها بائنا ثمّ وطأها في العدة شبهة وجب عليه مهر المثل مع جهلها بالحال، و إذا وطأها عالما عامدا وجب عليه الحد، و أمّا المعتدة بالطلاق رجعيا فلا يحد إذا وطئها من غير قصد الرجوع و ان قلنا بعدم كونه رجوعا قهرا.»

مطلّق به طلاق رجعی این حد جاری نمی‌شود، چون هر چند به غیر قصد رجوع وطی کند.

«و ان قلنا بعدم كونه رجوعا قهرا. نعم يعزر لإقدامه على ما هو محرّم عليه» چون محرمی را انجام داده این تعزیر می‌شود. این البته مبتنی بر این هست که ما مطلق، در مطلق محرمات تعزیر قائل بشویم ولی اگر گفتیم مثلاً مال گناهان کبیره است یا یک شرایطی برای جواز تعزیر قائل شدیم، باید دید آن شرایطی که ما برای جواز تعزیر قائل هستیم در اینجا هست یا نیست، آن را باید تطبیق کنیم. حالا اینها خیلی مهم نیست.

«و هل تستحق عليه مهر المثل إذا وطأها شبهة على البناء المذكور»

«على البناء المذكور» یعنی «و ان قلنا بعدم كونه رجوعا قهرا.»

اگر ما گفتیم که وطی به شبهه رجوع قهری نیست آیا مهر المثل را واجب می‌کند یا واجب نمی‌کند. «يظهر من بعضهم ذلك» از کلمات بعضی از علما استفاده می‌شود این مطلب را.

ایشان می‌فرماید: «و الأقوى عدم وجوبه.»

حالا این‌که به چه بیانی. این «ظهر من بعضهم» مراد چی است، من فرصت نکردم مراجعه کنم، ببینم مراد کی است. البته یک عبارتی در مبسوط بود، آن یک مقداری. عبارت ممکن است فی الجمله ازش این مطلب استفاده بشود، ولی آن ظاهرش یک مقداری گسترده‌تر از این هست. عبارتش را می‌خوانم.

در مبسوط، جلد ۵، صفحة ۱۰۲ دارد: «وطي المطلقة محرم» این یک مطلبی را در مورد این عبارت اوّلیه‌اش که دارد می‌گوید عبارت مال اهل تسنن است. بنابر مبنای اهل تسنن. عبارت مفصلی است، من تکة مورد بحث را یادداشت کردم.

«وطي المطلقة محرم حتى يراجع، فإن وطئها فهي وطى شبهة و يتعلق به أربع مسائل: الحد و التعزير و المهر و العدة»

یک بحث حد هست. حالا نمی‌دانم چرا حد و تعزیر را هر دویش را ذکر کرده. چون وطی شبهه اگر باشد دیگر حد نیست، تعزیر ممکن است حالا مثلاً، نمی‌دانم حالا. حد چجوری واجب شده یا نه. تعزیر شده، ممکن است بگوییم که محرم بوده، حالا تعزیرش را هم نمی‌دانم.

«و المهر و العدة، و عندنا جميع ذلك لا يتعلق به لأنه رجعة.»

بگوییم ایشان تعلیل می‌کند که چرا اینجور حد و تعزیر و مهر و عده نیست، چون رجعت است. کأنّه اگر رجعت نبود، این احکام بار می‌شد. که البته می‌دانید اختصاص به مهر و اینها ندارد. در عده و تعزیر هم این مطلب را پیاده کرده که غیر از این بحث این هست که اینجا ذکر شده. حالا از این‌که بحث، مراد از این بعضهم چه کسی است، بگذریم. اصل مطلب را ببینیم که چرا این آقایان قائل شدند به این‌که این مهر المثل واجب هست.

ما یک مطلب ممکن است به روایت‌هایی که در مورد وطی به شبهه قائل شده به این‌که مهر واجب است به آنها تمسک بشود. عمدة آن روایات، روایاتی هست که می‌گوید کسی که با، مثلاً زنی که در عدة غیر باشد ازدواج کند، یا با یک زن شوهردار جاهلاً به این‌که آن شوهر دارد ازدواج کند، و بعد دخول صورت بگیرد، اینجا مهر واجب هست. روایت‌های متعددی در این مطلب هست که حالا مراد از مهر، مهر المثل هست، مهر المسمی هست آنها بحث‌هایی هست که در آن بحث وجود دارد.

این روایات ربطی به بحث ما ندارد، ولو از مسألة تزویجش ما الغای خصوصیت کنیم. اوّلا این در جایی هست که تزویج صورت بگیرد، براساس تزویج یک ازدواجی صورت بگیرد. آن ممکن است حکم اختصاصی داشته باشد و این مهری هم که آنجا هست، مهر المسمی باشد، نه مهر المثل. حالا اگر گفتیم نه، این مهر هم مهر المثل هست نه مهر المسمی، و آن ازدواج هم خصوصیت ندارد، همة اینها در مواردی هست که آن زن اجنبیه هست نسبت به این مرد، در عدة غیر هست یا شوهردار هست، امثال اینها. ولی اگر اجنبیه نباشد، یک علقه‌ای بین این مرد و زن برقرار باشد آن دلیل بر مهر المثل. از این روایات نمی‌توانیم استفاده کنیم. همچنین روایاتی که اذا التقی الختانان وجب المهر و اینها، آنها هم قبلاً عرض کردیم این در مقام بیان اصل ثبوت مهر نیست. بحث در این است آنجاهایی که مهر ثابت است حدّش التقای ختانان هست. قبل از التقای ختانان مهر واجب نمی‌شود، بعد از التقای ختانان مهر واجب می‌شود. بنابراین اگر در اصل ثبوت مهر ما شک داشته باشیم این روایات را نمی‌شود بر آن، برای اثبات آن مطلب بهش تمسک کرد.

همچنین مثلاً روایت‌هایی که گفته شده اذا اجیف الباب فقد وجب المهر. وقتی در بسته شد آن مهر واجب می‌شود. آن هم در مقام بیان این‌که اگر نمی‌دانیم دخول انجام شده، یا دخول انجام نشده، با این‌که زن و شوهر به خلوت بروند، آن کافی هست برای این‌که ما بگوییم دخول انجام شده و مهر واجب شده. آنها نمی‌شود بهش تمسک کرد. عمده به نظرم، من نشد ببینم این «يظهر من بعضهم ذلك» کی هست و خود آنها استدلالشان که ازشان نقل شده چی است؟

ولی به نظرم رسید استدلالی که برای اینها می‌شود ذکر کرد، روایاتی هست که روایت‌های متعددی هست که در مورد همان بحث تزویج، تزویج به معتده، یا تزویج به ذات بعل ذکر کرده که علت حرمت «بما استحل من فرجها» است.

مثلا این روایت، روایت حالا. روایت زراره، حالا بحث سندی‌اش بماند. روایت زراره که سندهای مختلفی دارد که بعضی از سندهایش را کاملاً می‌شود تصحیح کرد. «زُرَارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: إِذَا نُعِيَ الرَّجُلُ إِلَى أَهْلِهِ أَوْ خَبَّرُوهَا أَنَّهُ قد طَلَّقَهَا فَاعْتَدَّتْ ثُمَّ تَزَوَّجَتْ فَجَاءَ زَوْجُهَا الاول بَعْدُ فَإِنَّ الْأَوَّلَ أَحَقُّ بِهَا مِنْ هَذَا الْآخَرِ دَخَلَ بِهَا أَوْ لَمْ يَدْخُلْ بِهَا وَ لَهَا مِنَ الْأَخِيرِ الْمَهْرُ بِمَا اسْتَحَلَّ مِنْ فَرْجِهَا»

«بِمَا اسْتَحَلَّ مِنْ فَرْجِهَا» می‌توانیم بگوییم تعلیل است. یعنی این فرجش برای آن مرد محرم بوده است واقعاً، ولی از یک فرج محرّمی بهره گرفته. ما بگوییم در ما نحن فیه هم بنابر این مبنای مزبور که حرام هست، و رجوع واقع نمی‌شود. رجوع واقع نمی‌شود، اینجا عنوان «اسْتَحَلَّ مِنْ فَرْجِهَا» صدق می‌کند.

و لها من الآخر.

این در روایت زراره بعد از این به یک طریق دیگری هم وارد شده من به همین «بِمَا اسْتَحَلَّ مِنْ فَرْجِهَا» درش وارد شده. این یک روایت.

روایت »سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ تَزَوَّجَ امْرَأَةً فِي عِدَّتِهَا قَالَ يُفَرَّقُ بَيْنَهُمَا وَ إِنْ كَانَ قد دَخَلَ بِهَا فَلَهَا الْمَهْرُ بِمَا اسْتَحَلَّ مِنْ فَرْجِهَا» این تعبیر «بِمَا اسْتَحَلَّ مِنْ فَرْجِهَا» در این روایت.

روایت اوّل، آدرسش را عرض بکنم. جلد ۲۵، صفحة ۵۶۰، ۳۷۸۹۹، باب ۶ از ابواب ما یحرم بالتزویج، حدیث ۳ و ۴.

این روایت دوم که خواندم، روایت سلیمان بن خالد بود. روایت سلیمان بن خالد، جلد ۲۵، صفحة ۵۶۹، حدیث ۳۷۹۲۳، باب ۷ از ابواب ما یحرم بالتزویج، حدیث ۱۳. این هم این روایت.

روایت عبد الله بن سنان: «فِي الرَّجُلِ يَتَزَوَّجُ الْمَرْأَةَ الْمُطَلَّقَةَ قَبْلَ أَنْ تَنْقَضِيَ عِدَّتُهَا- قَالَ يُفَرَّقُ بَيْنَهُمَا وَ لَا تَحِلُّ لَهُ أَبَداً- وَ يَكُونُ لَهَا صَدَاقُهَا بِمَا اسْتَحَلَّ مِنْ فَرْجِهَا»

«أَوْ نِصْفُهُ إِنْ لَمْ يَكُنْ دَخَلَ بِهَا.» حالا آن یک بحث دیگر است.

این هم یک تعبیر.

روایت دیگر، روایت عبد الله بن بکیر هست. علی بن حسن بن. این روایت عبد الله بن بکیر در جلد ۲۷، صفحة ۲۸۳، رقم ۴۰۶۷۶، باب ۲۱ از ابواب العدد، حدیث ۱.

«علی بن حسن بن فضال عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ الْأَصَمِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: إِذَا نُعِيَ رَجُلٌ إِلَى أَهْلِهِ اوَ أَخْبَرُوهَا أَنَّهُ قَدْ طَلَّقَهَا فَاعْتَدَّتْ ثُمَّ تَزَوَّجَتْ فَجَاءَ زَوْجُهَا بَعْدُ فَإِنَّ الْأَوَّلَ أَحَقُّ بِهَا مِنْ هَذَا الْآخَرِ دَخَلَ بِهَا الْأَوَّلُ أَوْ لَمْ يَدْخُلْ بِهَا وَ لَيْسَ لِلْآخَرِ أَنْ يَتَزَوَّجَهَا أَبَداً وَ لَهَا الْمَهْرُ مِنَ الْآخَرِ بِمَا اسْتَحَلَّ مِنْ فَرْجِهَا.»

«بِمَا اسْتَحَلَّ مِنْ فَرْجِهَا.» این گفته مهر واجب هست.

این روایت‌های مختلف که ممکن است ازش کسی این استفاده را بکند. ولی به نظر می‌رسد که استحل من فرجها به اعتبار این است که این مباشرت ذاتاً اصلاً محلل نبوده، اجنبیه بوده. ولی کسی که این مباشرت می‌توانسته حلال باشد، به این اعتبار که می‌توانسته حق رجوع داشته، می‌توانسته رجوع کند، با رجوع حلال بشود، امثال اینها. این است که بگوییم بما استحل من فرجها، این مورد را هم که مطلقة رجعیه‌ای هست که واقعاً حق رجوع داشته، با این حال رجوع نکرده، به خاطر همین محرم شده، این حکم ثابت باشد، این مشکل ظاهراً اینجور نیست. این شبیه تزویج، وطی زن حائض هست. وطی زن حائض محرم است، ولی استحل من فرجها در موردش صدق نمی‌کند. این هم موردی هست که ولو این وطی محرم بوده، ولی یک نوع عُلقه‌ای هنوز بین زن و شوهر وجود داشته و آن علقه می‌توانسته است، این اجازه را به شوهر بدهد که بدون مراجعة به زن و بدون این‌که رضایت زن را جعل بکند، این مباشرت را برای خودش حلال کند. و در اینجا «بِمَا اسْتَحَلَّ مِنْ فَرْجِهَا» معلوم نیست صدق بکند. به نظر می‌رسد که لا اقل اطلاق دلیل نسبت به این صورت شامل نیست، اصل برائت اقتضاء می‌کند که مهر المثل به عهدة شوهر نباشد. این دیگر بحث خاصی در این مسأله نیست. این بحث تمام.

حالا دوستان ما در این ایامی که خدمتشان بودیم اگر هم قصوری، تقصیری، کوتاهی‌ای از ما سر زده ان شاء الله بر ما ببخشند که اگر از ما ببخشید، امید است که خدا هم از شما ببخشد. ان شاء الله که ارحم، تُرحم. ان شاء الله ما را از دعای خیرتان فراموش نکنید و برای حاجات خاصه‌ای که دارم ان شاء الله شما دعا کنید.

حالا ان شاء الله سال آینده هم هر موقعی که درس‌های حوزه رسماً شروع شد، ما هم شروع می‌کنیم. حالا چه بحثی را ما شروع خواهیم کرد، هنوز یک تصمیم جدی نگرفته‌ام. ان شاء الله بعداً این‌که چه بحثی را شروع خواهیم کرد اعلام خواهم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان

1. مسألة چهارم [↑](#footnote-ref-1)